

بی پدرها!

دیدى چه سان قباله ما را فروختند
مالِ هزار ساله ما را فروختند
صد تیشه بر نهال و سپیدار ما زدند
یاس و گلاب و لاله ما را فروختند
مرغانچه های چوبی مامای ما شکست
سه بار باغ خاله ما را فروختند
آفتابه و لگن به فنا رفت و بعد از ان
تفدانی و اماله ما را فروختند
از سرنوشت تی وی و یخچال ما می پرس
بشقاب و هم پیاله ما را فروختند
خلص که این چتل صفتانِ حرام خوار
از سطل ها زباله ما را فروختند
هارون یوسفی